



عزیزم... برسد به دست پوران

بیست و نه نامه منتشر نشده دکتر علی شریعتی برای همسرش از پاریس



امیدم!

پوران جان عزیزمهربان بد اخلاقی خوش قلب
 «کافر غضب» «مؤمن رضا» ای بد خرج خسیس
 حواس پیرت جمع کن جیب بنفشی زو کوند لبخند
 نه من شیر لگدزن صبور تند جوش فرشته دیو سوهان عمر
 تسلیت بخشی دیوانه زنجیر خردمند پیر «بریز و بپاش»
 «جمع و جور» «قایم کن گم کن پیدا کن» بی نظم
 دقیق صد تومان گم کن چهار بولی پاک روح پلید دهن
 «مرد بیرون» «زن خانه» «همسر خوب» «همدم بد»!
 هورایی ذاب! «اهرمنی داد» امید بخشی بیأس آور پر حرف
 حرف نشنو خون گرم پر جوش و خروش بیخ کن چون
 مرگ موش زود فهر زود داشتی گه بهشتی خصال و گه
 دوزخی روال ترش و شیرین تلخ انگبین جمع ضدین
 رفع نقیضین بدترین بد خوبترین خوب «یاوی نتوان
 زیستن» «بی وی نتوان بودن» روح مرگ دهنده مرگ
 روح دهنده رحمت پر زحمات رنج پراز لذت هم شراب
 هم شرنگ هندوانه بدلرز اشک سرشکن خوش نوازش
 بدسرزنش جویده جور همیشه یک جور درهم درهم
 شلوغ پلوغ فرو قاطی، عزیزی که تو را نمی توانم تحمل
 کنم و دنیا هم بی تو تحمل ناپذیر است



9 786007 343425



برسد به دست پوران عزیزم...

بیست و نه نامه منتشر نشده دکتر علی شریعتی برای همسرش از پاریس



انتشارات دید



انتشارات کتاب آهوان

برسد به دست پوران عزیزم...

به کوشش: سوسن شریعتی

بامقدمه: سوسن شریعتی

طراحی: شرکت گرافیک دید

صفحه‌آرایی: ثمینه اتفاق

مدیر پروژه: لیلا نقاش

حروف نگار: نشر دید

لینوگرافی: جامع هنر

چاپ: نقره آبی

صحافی: زاد

نویت چاپ: اول، ۱۳۹۴

شمارگان: ۲۰۰۰ جلد

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۷۳۴۴-۴۲-۵

سرشناسه شریعتی، علی، ۱۳۱۲-۱۳۵۶.

عنوان و نام پدیدآور: برسد به دست پوران عزیزم.

بیست و نه ناله منتشر نشده دکتر علی شریعتی برای همسرش از پوریس

ابه کوشش سوسن شریعتی

مشخصات نشر: تهران: کتاب آبان، ۱۳۹۴

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۷۳۴۴-۴۲-۵

وضعیت فهرست‌نویسی: فیا.

بنداشت:

موضوع شریعتی، علی، ۱۳۱۲-۱۳۵۶، ناله‌ها

موضوع: شریعتی، سوسن، ۱۳۴۱-، گردآورنده

رصدندی کنگرد ۱۳۹۳ ۱۴/۸/۱۳۹۳

رصدندی دیوبی ۸/۱۳۹۳

شماره کتابشناسی علی، ۳۷۰۵۵۹۳



انتشارات کتاب آبان

1800000

تهران: خیابان انقلاب، خیابان فخررایی، کوچه فاتحی دلریان، طبقه همکف، واحد ۱۰، شماره تماس: ۰۶۶۹۵۵۰۱۲، دورنگار: ۰۶۶۴۰۱۶۴۳

پست الکترونیک: abanbook.pub@gmail.com، وبسایت: www.abanbook.net

فهرست

۶	مقدمه
۱۰	نامه اول
۱۴	نامه دوم
۱۶	نامه سوم
۱۷	نامه چهارم
۱۹	نامه پنجم
۲۱	نامه ششم
۲۴	نامه هفتم
۲۷	نامه هشتم
۳۲	نامه نهم
۳۸	نامه دهم
۴۱	نامه یازدهم
۴۶	نامه دوازدهم
۵۱	نامه سیزدهم
۵۳	نامه چهاردهم
۵۶	نامه پانزدهم
۵۷	نامه شانزدهم
۶۱	نامه هفدهم
۶۲	نامه هجدهم
۶۵	نامه نوزدهم
۶۸	نامه بیستم
۷۲	نامه بیست و یکم
۷۴	نامه بیست و دوم
۷۶	نامه بیست و سوم
۸۰	نامه بیست و چهارم
۸۴	نامه بیست و پنجم
۸۷	نامه بیست و ششم
۹۰	نامه بیست و هفتم
۹۳	نامه بیست و هشتم
۹۴	نامه بیست و نهم

مقدمه

علی شریعتی این سطور، دانشجویی جوان است؛ به تازگی با یکی از همکلاسی هایش در دانشکده ادبیات مشهد ازدواج کرده و هنوز مستقر نشده برای ادامه تحصیل از پاریس سر درآورده است. این جدایی یک سال طول می کشد، از ۱۳۳۸ تا ۱۳۳۹. این کتاب محصول همین جدایی یک ساله است. مجموعه نامه هایی که پاریس تا مشهد را طی کرده و رسیده است به دست پوران شریعت رضوی. شریعتی جوان، عاشق و دورافتاده، این پرتاپ شدگی از مشهد دهه سی شمسی به سال های پایانی پاریس دهه پنجاه غربی را با طنز، با زبانی در دسترس و صمیمی و خطاب به همسرش ترسیم می کند. تجربه تنهایی است، بیگانگی و البته مواجهه ای بی واسطه با غرب زبانزد؛ مواجهه ای که دستپاچه نیست، ذوق زدگی ندارد و بی ترس است؛ کنجکاو و جستجوگر و در عین حال مغرور و تکیه زده بر یک میراث. علی شریعتی جوانی بیست و شش ساله است که در پشت سر خود، دو ترجمه به جای گذاشته (ابودرغفاری اثر جوده السحار و در نقد و ادب اثر مندور)، مقالاتی بسیار در روزنامه خراسان به چاپ رسانده، تجربه فعالیت سیاسی در نهضت ملی را دارد و چند ماهی را در زندان ها به سر برده و حالا رسیده است به عروس شهرها: ۱۹۵۸- ۱۳۳۸. شده است دانشجویی یک لاقب، با پولی اندک، دربدر، در گریز از جمع هموطنان، مجبور به قبول نظمی ضروری برای استقرار (یادگیری زبان و...) و گذران زندگی روزمره و دلخور از این همه و در نتیجه منتظر؛ منتظر نشانه ای از پدر، دوست، همسر... و شاکی از اینکه چرا نمی نویسند، مفصل شرح نمی دهند، وارد جزئیات نمی شوند... قدر مسلم اینکه تعدادی از این نامه ها هرگز پست نشده و به دست پوران شریعت رضوی نرسیده اند و تنها سال

بعد است که توسط او و تصادفاً از لابلای کتابها و لب طاقچه خانه دانشجویی مشترکشان کشف می شوند! شریعتی می نوشته است اما فراموش می کرده پست کند و با این همه منتظر پاسخ می مانده است. چنین پیدا است که نوشتن برای او درد بوده و درمان نیز هم؛ یک ابزار شاید. تجربه نوشتن در این نامه ها بی تردید از جنس «ولگردی» است، وضعیت هایی که سر به هم می دهند و بی هیچ نیتی از یکدیگر سر در می آورند: گاه گزارش روزمرگی است، گاه درد دل های نوستالژیک است، گاه شیطنت های زبانی برای بر سر ذوق آوردن، به دست آوردن دل و از این راه نوعی عذرخواهی. می داند با کلمه می توان گناهان بسیاری را بخشودنی کرد.

رد پای شریعتی بالغ را هم در همین سطور می شود پیدا کرد. با این همه غرض از چاپ این نامه ها نشان دادن تداوم نبوده است. معرفی شریعتی جوان عاشق است در خصوصی ترین لحظات زندگی اش (از جمله تجربه پدر شدن) و قبل از این که بدل شود به نماد یک پروژه و ای بسا کلیشه شود در نگاه مخاطبینش. پوران شریعت رضوی چاپ این نامه ها را تاکنون به تاخیر انداخته بود و به «بعد از خود» حواله می داد. ای بسا بر اساس همین دغدغه: حفظ حریم شخصیتی که نیست و از سوی دیگر سوء تفاهمی که ممکن است در مخاطبان شریعتی ایجاد کند. با این همه این آشنایی ها با «قبل» ها است که «بعد» های یک متفکر را توضیح می دهد یا برملا می کند. شریعتی سال ها است به عموم تعلق دارد و دلیلی برای پنهان ماندن «خصوص» او نمانده است. همین خصوص ها است که «آدم ها و حرف ها» را قابل اعتماد می کند و یا از چشم و دل ها می اندازد. شریعتی خود در زمان حیاتش تن به این عمومی سازی امری که خصوصی تلقی می شود داده و سنت سازی کرده است. آنچه که کویریات می نامد چیزی به جز معرفی اول شخص مفرد متفکر نیست. اگرچه گفتگوهای تنهایی اش پس از مرگ به چاپ رسید اما کویرش را خود به چاپ می رساند: با وسواس و بی ملاحظه. این رفتار از سوی او است که می تواند به چاپ این نامه ها نیز مشروعیتی اخلاقی دهد. شریعتی

دستش رو است و لزومی ندارد که وارث از این شفاف‌سازی و اهمه‌ای داشته باشد. عموم و خصوص در زندگی کوتاه او سر به هم می‌دهند از این رو حتی در آن حریم خلوت خویش نیز - جایی که قرار نیست نگاه ناظر و قاضی بر آن بیفتد - پیش‌پا افتاده نیست و تن به ابتذال نمی‌دهد. در دنیای شریعتی قبل از اینکه پای دیگری باز شود و عموم و خصوص را مرزکشی کند، نگاه ناظر و قاضی خود او است که حی و حاضر او را به رودربایستی با خویشتن‌های موازی خود می‌اندازد، رودربایستی‌هایی که می‌شوند یک استیل، نوعی زیبایی‌شناسی، شکلی از برقراری ارتباط میان دنیا‌های ناظر برهم، شکلی از تداوم میان دوره‌های مختلف زندگی و جنسی از نگاه به انسان و ساحت‌هایش.

سوسن شریعتی

سال یک هزار و سیصد و نود و چهار

برسببه دست پوران
عزیزم...

پوران

بزرگ‌ترین رنج‌ها قادر نیست سکوت و تحمل را از من بگیرد اما کوچک‌ترین ناگواری هم تا آتشی در من بپا نکند از من دست‌بردار نیست. اجازه بده رنج‌هایی را که چندین روز بود خفته بودند و باز امشب بی‌جهت در روحم بیدار شدند با این چند خطی که برای اولین بار به تو می‌نویسم بتوانم خاموش کنم.

اجازه بده بگویم که این رنج‌ها را تو امشب به جان من ریختی و باز جز تو کسی را هم ندارم که به او شکایت برم زیرا تنها تویی که اگر بر ضعف من آگاهی یابی چندان ناگوار نباشد.

جوانی من در شش سالی گذشت که محیط ما پر از خطر و خفقان و رنج و تیرگی بود و من همه‌ی نشاط و نیروی خویش را در راه تلاش علیه محیط قربانی کردم؛ تلاشی که جز اعصابی خسته و اندیشه‌ای مبهوت برای من سودی نداشت. اما این تلاش بیهوده را دنبال می‌کردم و آسایش و لذت را یک لحظه مجال ندادم که مرا از کوشش جنون‌آمیز خود باز دارد. راهی را می‌رفتم که پایان آن تنها دو چیز بود: مرگ و شهرت. رنج و خطر دو دوست همیشگی من بودند که از آغاز جوانی لحظه‌ای مرا ترک نگفتند و من هم به این دو سخت دل‌بسته بودم. پارسال از آن لحظه که از خانه تو بیرون آمدم و راه را یکباره به روی خوشبختی خود بسته دیدم، تصمیم گرفتم تلاش بی‌ثمر خود را در راه گذشته‌ام همچنان دیوانه‌وار بیشتر دنبال کنم. کارها کردم که در آینده فرصت‌های شیرینی برای گفتنش دارم تا آن که به تهرانم بردند. از تهران که آزاد شدم دیگر یارانه همه از ترس مرا رها کردند. حتی از آن همه پنج نفر به همکاری با من حاضر نبودند. از آن پس،

احساس کردم راه به سوی تلاش و مبارزه هم بسته است. آری پوران، تو مرا تنها گذاشتی و مردم هم مرا تنها گذاشتند... و من دیگر هیچ بهانه‌ای برای زیستن خود پیدا نمی‌کردم. جز سیگار کشیدن و به خیال فرو رفتن و بیهوده کتاب خواندن پناهی نمی‌یافتم. ناگهان پیشامدی کرد و سفر بیروت به من مژده داد که آینده‌ی پرماجرا و شورانگیزی خواهم داشت. نویدم داد که آن‌جا می‌توانم راهی را که این‌جا آغاز کردم و کسی با من نیامد آن‌جا دنبال کنم و برای پیشرفت مکتب فکری خودم هر چه نیرو و استعداد دارم نثار کنم. در این سفر صدی نود نیستی و صدی ده پیروزی می‌خواندم و هر دو برای من از سیگار کشیدن و تنها ماندن و به خیال فرو رفتن در این‌جا بهتر بود. دیگر خوشبختی و زندگی آرام و نرمی را در کنار عشق و صمیمیت آغاز کردن آرزویی بود که در دل من جنب و جوشی نداشت.

ناگهان دختری که دو سال خیال آمیخته با ایمان من بود و دو سال بعد دوست صمیمی من شد و بعد یک سال معشوق بدخوی و ناآشنا و پرقهر و دوست‌داشتنی من گردید و هجده روز است که به همه‌ی هستی من بدل گشته است گرد و غبار سال‌ها را از چهره‌ام شست و مرا درهم ریخت و آدم دیگری ساخت و مرا امیدوار کرد که به جای آن که دور از وطنم در کناره‌ی مدیترانه با سرنوشت مبهم و وحشی خویش دست به گریبان باشم می‌توانم در کنار او زندگی نرم و پُرشده‌ی دوستانه‌ای داشته باشم. مرا امیدوار کرد که به جای یک روز برای ایجاد حریق و تخریب و میتینگ و اعتصاب و انتشار کتب و اعلامیه و تشکیلات زیرزمینی و سازمان‌های مخفی نقشه کشیدن و یک روز دیگر در سیاه‌چال زندان شکنجه دیدن و اسیر سرنوشت نامعلوم بودن خودم را تمام کنم، می‌توانم برای خریدن یک ماشین سواری کار کنم، برای زینت باغچه‌ها و تهیه‌ی دورنما فکر کنم، صبح‌ها با جیغ و داد بچه‌ها از خواب بپریم، ژاکت سفیدش را به زحمت از گوشه کنار اتاق‌ها پیدا کنم و با دعوا برش کنم. چشم‌هایش را آن‌قدر (ناخوانا) که مثل روز معانی بیان سرخ شود. اگر یک روز صبح بر خلاف همیشه بینم خودش

سرش را شانه زده است یک شبانه روز با او قهر باشم. دزدکی توی سوراخی از ترش پنهان بشوم و سیگار بکشم و بعد به جرم آن به شوخی و جدی از دستش کتک بخورم. از لجم بندازمش تو حوض و بچه‌ها از ترس داد و فریاد راه بندازند. وقت چای خوردن به بچه‌ها یاد بدهم که چه جور قند وردارند و یواشکی لک کم‌رنگ زیر گلوی مامان‌شان را نشون بگیرند. اگر روباز [درا] هوای سرد دراز کشیده و خوابش برده است، آهسته پتویی روش بندازم و کنارش بشینم و یک دو ساعت صورت گل انداخته‌اش را تماشا کنم. اگر تو خیابون دوستم سیگاری تعارف کرد با غرور بگویم نه عزیز جان، نمی‌کشم. الان می‌خوام برم خانه. دهنم بو می‌گیره، خانمم دعوا می‌کنه. اگر به مسافرت رفتم نامه‌اش اصلاً ایجاز نداشته باشد، از شلمبری و بی‌نظمی و درویش‌مسلمکی‌ام متلک بگوید و مسخره‌ام کند. پیش دیگران از عقاید، از کتاب‌هام، از رفتارم دفاع کند. ازش خواهش کنم که از انگلیسی از صفحه ۷ تا ۱۸ آن کتاب را برای کار من ترجمه کند، برای تقدیم کردن به او دیوانم را به چاپ‌خانه بدهم و به نوشتن یک رمان جنجال به پا کنی سرگرم باشم، در آخرین بیماری‌ام بچه‌ها را به چیز دیگری مشغول کند و پس از رفتنم آثارم را مرتب کند و منتشر سازد و پوران! یعنی زندگی کنم... پوران، این‌ها گل‌هایی است که این روزها به دست تو در خیال من همواره می‌شکفت و من به پاس این همه محبت تو که اکنون اعصابم از فشار شدید آن خرد شده است، هرگز آن‌چه را این موجودات پستی که به آن‌ها محکوم به آشنایی هستیم، به من گفته‌اند و نوشته‌اند به تو نگفته‌ام و ننوشته‌ام و نیز هرگز نخواهم گفت و نخواهم نوشت. من از این که امشب به طور مسخره از طرز قضاوت مردم گفتم و تو عوض من آزرده شدی بسیار رنج می‌برم اما این که گفتم «چون احساس می‌کنم از دوستی من با او تو راضی نیستی همیشه از او تعریف می‌کنم...!» اندکی این رنج را در من تسکین می‌دهد.

راست گفتم پوران که «من به خاطر تو از خیلی امتیازها گذشته‌ام...».

من پیش از تو این گذشت را اعتراف می‌کردم. دیگران همه بر کسی که
از تعریف آقای ... رنج می‌برد امتیاز دارند. به هر حال تو برای من زیبایی،
پاکی، امید و حیاتی. چگونه می‌توانم تحمل نکنم.

پوران عزیز

این دومین نامه‌ای است که به تو می‌نویسم و خبری از تو نیست. من بی‌قید و تنبل دو نامه بنویسم و توی کاری و مقید جواب ندهی کار بسیار جالبی است.

به هر حال دارم دلواپس می‌شوم و اگر چه خودم شاید تا اوایل اردیبهشت آمدم ولی این دلیل نمی‌شود که به من پس از بیست روز که رفته‌ای نامه‌ای ننویسی.

به من نوشتی چه می‌کنی. تنها چطوری؟ وضع خانه چطور است؟ از نظر پول مول چکار می‌کنی؟ راستی اگر از جهت پول در مضیقه‌ای و فرهنگ نداده است، می‌توانی یا از آقام بگیری یا از آقات. بابت آن پولی که مبلغی از آن را هم به خود من دادند اگر یک ریزه‌ای هم فوری فوری برای من بفرستی که خیلی ممنونم چون جیب‌ها خالی بود خالی‌تر شد و خیال می‌کردم تو به این فکر هستی والا تقاضا نمی‌کردم.

به هر حال عزیز جان، این‌جا اوضاعم خیلی خراب است. تنها، بی‌پول، بلا تکلیف، دور از یار و دیار، بی‌سر و سامان. نمی‌دانی چه اوضاعی دارم. ولی نباید ناامید شد و باید خود را برای سر و کار یافتن با ادارات مزخرف و مسخره ایران آماده کرد چون در این‌جا باید زندگی کنیم و با این دستگاه‌ها سر و کار پیدا کنیم.

از دکتر هم خبری ندارم. شاید اگر نامه‌ای نوشته خیال کرده است من در مشهدم ولی من چند روز پیش نامه‌ای به ایشان نوشته‌ام.

اکنون خدمت علی محمد آقا هستم و ایشان گفتند من به شما بگویم که شما به آقا بگویید آرز دکتر محمد را بفرستید و اگر خودتان پول نمی‌دهید

همان ارز دولتی را بفرستید تا اقدام شود.

کار من تمام شده است یعنی بودجه تأمین شده و مشکل رفع شده است و همین کارهای جزئی و کاغذ بازی‌اش مانده است که باید تمام کنم و انشاءالله تا آخر همین هفته تذکره را شاید بگیرم و حرکت کنم.

این‌جا دایی جان و علی‌محمد آقا و اهل بیت هر دو خوب و سالم‌اند. بنده هم که عرض کردم چگونه‌ام. اما از تو و از شما خبری ندارم. خواهش می‌کنم حاجی آقا و خانم جانت و نیز آقا و مادر مرا سلام برسان. احمد آقا و زری خانم و حمید جان را سلام برسان. را سلام می‌رسانم

خدا حافظت علی

برای پیدا کردن نیایش نمی‌دانم چه کار کرده‌اید. اگر پیدا شد به من فوری تلگراف کن که خیلی لازم است. در دبیرستان مهستی یا خانه، این بر آن بر، هر جا که حدس می‌زنی پوران جان بگرد که بلایی شده است.

پوران عزیزم

حرف خیلی دارم ولی فعلاً حامل این نامه دست‌پاچه است. این که تاکنون نامه ننوشتم، خواستم تا خبر قطعی حرکت را به تو بدهم. هم‌اکنون که نامه را می‌خوانی اگر فوری جوابش را بدهی به من خواهد رسید. خواهش می‌کنم حتماً بنویس. به هر حال امروز تذکره را گرفتم و شاید تا چهارشنبه حرکت کنم.

به دکتر هم اطلاع دادم و خداحافظی کردم. او با بی‌سیم تاریخ حرکت مرا خواسته بود ولی من برای این که به زحمت نیفتد روز قطعی را نگفتم ولی شاید هم بیاید.

امروز صبح ورقه‌ی انتظار خدمت را گرفتم. البته این انتظار خدمت با حقوق است که خواهند پرداخت و تو با همان ورقه‌ای [که] امضا شده باید بگیری. از حال خودت به من بنویس و اگر تأخیر شد فوری تلگراف کن که فعلاً بسیار دلوایس هستم.

آقا جان و خانم جانت را سلام فراوان می‌رسانم. احمد آقا و زری خانم و حمید جان را سلام برسان. انشاءالله نامه مفصل‌تر را وقتی خواهم نوشت که مثل الان پیش تو شرمنده نباشم. شاید خداوند یاری کند تا چند مدت تحصیل را با تو باشم و من به یاری خدا فعلاً امید فراوان دارم. خداحافظ همسر عزیز شیرین مهربان عصبانی زیبای ماهم

علی

۳۸/۲/۲۵

پوران عزیز خودم

به چه مشغول کنم دیده و دل را که مدام
دل تو را می‌طلبد دیده تو را می‌جوید

دو سه روز پیش تلگراف سرد و گوشه‌دارت را بعد از انتظاری که از طرف تو داشتم زیارت کردم که: «آقای علی شریعتی، حال من خوب است!»

ای والله به کرم پوران جان! به همین زودی از جا در رفتی؟
من در این جا یک وضعی گیر کردم که قبلاً نمی‌توانستم پیش‌بینی کنم.
اولاً وزارت فرهنگ در کار انتظار خدمتم اشکال تراشی کرد که بعد رفع شد
ولی به هر حال ده روز طول کشید تا توانستیم رفع کنیم و آن عبارت از این
بود که می‌گفتند تو هم معلم بوده‌ای و هم محصل، هم حضور در سر درس
ضروری بوده است و هم حضور در مدرسه برای تدریس و در عین حال هم اول
شاگرد شده‌ای و این حتماً یک حساب فردی خصوصی در کار بوده است ولی
به هر صورت بود سرش را به هم آوردم. فقط یک کار مانده است و آن امضای
گذرنامه‌ام از طرف سفارت فرانسه است که یک هفته به تأخیر افتاد چون
یکشنبه جمعه‌شان است و تعطیل بودند. دوشنبه ناگهان دستور دادند که
چندم چیک مسیح است تعطیل شدند. سه‌شنبه گذرنامه‌ام را دادم چهارشنبه
عید حضرت رضا بود افتاد به پنج‌شنبه. دیروز گذرنامه از انستیتو ایران فرانسه
به کنسول‌گری آمد تا روز شنبه بدهند و چون روز یکشنبه هواپیمایی KLM
پرواز ندارد ناچارم حرکت را به روز دوشنبه موکول کنم. روز دوشنبه صبح ساعت
۸ حرکت می‌کنم و شب ساعت یازده و بیست دقیقه به پاریس می‌رسم.
در آلمان متأسفانه نمی‌توان با دکتر ملاقات کرد چون در فرانکفورت فرود

نمی‌آید ولی از پاریس انشاالله با ایشان تماس می‌گیرم.
 دکتر عزیز، رضا روز چهارشنبه آمدند تا سه روز از من بدرقه کنند چون
 قرار بود روز جمعه، امروز حرکت کنم ولی دکتر هم مراجعتش را به دوشنبه
 موکول کرده است. به هر حال پوران عزیزم، تو که خودت را برای این
 فداکاری آماده کرده‌ای نباید هر روز با وضعی ناراحتی و تلخی و سردی اظهار
 کنی چون پوران جان تو خودت به این امر رضایت دادی و حالا هم باید
 برای آینده خودمان از این که مثلاً چند روزی بر اثر گرفتاری و بلا تکلفی
 کاغذ نوشته‌ام چنان تلگراف محبت‌آمیزی نرنی.
 آقا جان و خانم جان را از طرف من سلام فراوان برسان. احمد را سلام
 می‌رسانم. زری خانم و حمید جان را دعاگویم.

در هر حال به قول شاعر:

چون دایره [ما ز] پوست‌پوشان تویم

در دایره حلقه‌به‌گوشان تویم

گر بنوازی به جان‌خروشان تویم

ور بنوازی هم از خموشان تویم

خداحافظ همسر عزیز من

قربانت، علی ۳۸/۲/۳۱